

شهید ثانی، قربانی تکفیر



استاد حسن رحیم پور ازغدی

اولین کتابی که در حوزه های علمیه ما خوانده می شود، شرح لمعه است. لمعه برای شهید اول است و شرح لمعه برای شهید ثانی. هر دوی این بزرگواران قربانی قتل های تکفیری شدند.

منتها در همان دوران که شهید ثانی بخاطر اختلافات مذهبی کشته شده، نگاه علمای درجه اول اهل سنت و حتی حکومت اهل سنت به شهید ثانی و نگاه ایشان به آنها نگاه مثبتی بوده است.

شهید ثانی در دمشق صحیح بخاری و صحیح مسلم را مطالعه و تدریس کرده است. بعد به مصر می رود و بعد از آن به بیت المقدس می رود. در آنجا از شمس الدین ابواللطیف مقدسی، عالم بزرگ اهل سنت اجازه نقل حدیث می گیرد. ایشان بعد به قسطنطنیه می رود. می رود نزد قاضی عسکر، محمد بن محمد بن قاضی زاده

رومی، که قاضی القضاة امپراتوری عثمانی است. با او مذاکره می کند. وقتی قاضی رساله های ایشان را می بیند، به شهید ثانی می گوید شما در هر مدرسه و هر مسجدی از مساجد اهل سنت که بخواهی می توانی بروی و تدریس کنی. سعه صدر دو طرف را ببینید.

شهید ثانی استخاره می کند و به مسجد بعلبک در لبنان رفته و مدیریت مدرسه علمیه آنجا را به عهده می گیرد که آنجا هم تحت کنترل امپراتوری عثمانی بود.

شهید ثانی در این مدرسه در درس فقه اش بر اساس 5 مذهب فقه مقارن می گوید. در هر بابی نظرات همه مذاهب را بیان می کند. الان یک درس فقه وجود دارد که آرای هر 5 مذهب در آن بیان شود؟!!

ایشان درس کلام دارد و اصول عقاید تطبیقی دارد. آرای همه مکاتب را در درس خود بیان می کند و بعد نظر شخصی خود را می گوید. سنی و شیعه می آمدند در درس ایشان و بر مبنای مذهب خود از ایشان استفتا می کردند! وقتی کرسی های اینطوری در جهان اسلام شکل بگیرد می توان به رودررویی با دشمن امیدوار بود.

شهید ثانی نان دولت را هم نمی خورد. خودش سوار الاغ می شد و می رفت خارکنی می کرد و خرج زندگی اش را تامین می کرد. نه از حکومت عثمانی پول می گرفت و نه وجوهات می گرفت. در نهایت زهد و ساده زیستی زندگی می کرده است.

ایشان دوازده استاد سنی داشته است که با احترام از آنها یاد می کند. استادهایش هم به او احترام می گذاشتند. ایشان از طرف دیگر شاگرد محقق کرکی عالم بزرگ شیعه بوده است. در زمان صفویه که محقق کرکی برای آموزش عقاید تشیع به ایران آمد، ایشان در لبنان ماند و به ایران نیامد.

ماجرای شهادت شهید ثانی

قضیه شهادت ایشان هم اینطور بوده که دو نفر به ایشان شکایت می آورند. ایشان طبق مذهب خود آن افراد قضاوت می کنند. فردی که محکوم شده بود می رود پیش قاضی صیدا و می گوید این قاضی رافضی بوده و حکم ناعادلانه داده است! یعنی مسئله شخصی خودش را به دعوای شیعه و سنی تبدیل می کند. در حالی که شهید ثانی قاضی حکومت سنی بوده و طبق مذهب خود طرفین دعوا حکم کرده بوده.

قاضی شهر صیدا به سلطان سلیم نامه می نویسد و می گوید این رافضی در اینجا کفر می گوید! حاکم عثمانی دستور دستگیری او را می دهد. وقتی برای دستگیری اش می آیند می بینند که ایشان به حج رفته است. می روند در مسیر حج دستگیرش می کنند و ایشان را به سمت روم شرقی می برند. در بین راه کسانی که شهید ثانی را بازداشت کرده بودند به سلطان خبر می دهند که مسئله اصلی دعوی شخصی بوده و اصلاً مسئله کفر و رافضی گری و ... نیست! شهید ثانی از طرف خود قاضی عسکر که قاضی القضاة شماس است اجازه قضاوت دارد. حاکم عثمانی می گوید یا آزادش کنید یا بیاوریدش اینجا خودم با او صحبت کنم.

وزیر سلطان سلیم یعنی رستم پاشا که قضایا را می فهمد سریع یک گروه را می فرستد تا نگذارند شهید ثانی نزد سلطان سلیم بیاید. چون می داند اگر بیاید نظر سلطان را هم به سمت خودش جذب می کند. بنابراین دستور می دهد در بین راه ایشان را شهید کنند. ایشان را می کشند، می سوزانند و خاکسترش را به باد می دهند! سه روز جنازه بر دار بود و بعد سوزانده شد. البته بعداً حاکم عثمانی قضیه را می فهمد و رستم پاشا را عزل می کند.

می بینید که بین دو عالم شیعه و سنی هیچ مشکلی نیست. عالم سنی به شهید ثانی می گوید برو هر جا دلت می خواهد در مدارس ما تدریس کن. شهید ثانی هم فقه هر 5 مذهب را می گوید. اما وقتی که بحث دنیا و قدرت وسط می آید، مسئله عوض می شود. طرف که در دادگاه علیه او رای داده شده می رود پیش قاضی دیگر و می گوید این رافضی علیه من حکم کرده است! آن وزیر هم چشم دیدن شهید ثانی را ندارد و دستور قتل ایشان را می دهد.

منبع: مجله الکترونیکی اخوت